

آقای پیپ

لوید جونز

مترجم: فریده اشرفی

انتشارات آموت، چاپ دوم، تابستان ۱۳۹۴

نویسنده

لوید جونز^۱ (متولد ۲۳ مارس ۱۹۵۵) یک رمان‌نویس

اهل نیوزلند است. [۱]

تنها همین جمله در ویکی‌پدیا فارسی در مورد این نویسنده یافت می‌شود. شاید مترجمان کتاب‌های وی بهتر است کمی هم به معرفی وی بپردازند!!! جالب اینجاست که وقتی به سراغ منابع خارجی در مورد زندگی این نویسنده می‌رویم، آنقدر بزرگ بوده است که ذکر تمام کارهایش امکان‌پذیر نیست!!

در پشت جلد کتاب می‌خوانیم:

«متولد ۱۹۵۵ در ولینگتن، مرکز نیوزلند و فارغ‌التحصیل دانشگاه ویکتوریا، از سال ۱۹۸۵ که اولین کتابش را منتشر کرد، تاکنون بیش از سیزده رمان، داستان کوتاه

و کتاب کودکان نوشته و جوایز متعددی را نصیب خود ساخته است. جونز در ماه می سال ۲۰۰۹ از دانشگاه

ویکتوریا درجه دکتری افتخاری دریافت کرد.»

آنگونه که در ویکی‌پدیا انگلیسی نوشته شده است، بعد از کتاب «آقای پیپ» در سال ۲۰۰۷، سه کتاب دیگر در

سال‌های ۲۰۱۰، ۲۰۱۱ و ۲۰۱۳ نوشته است. مشهورترین کتابش همین کتاب «آقای پیپ» بوده است. برای

کارهایش جایزه‌های متعددی کسب کرده است.

لوید جونزهای زیادی وجود دارند! لوید جونز فوتبالیست، سیاستمدار و ...! پس در جستجوهای خود دقت کنیم.

^۱Lloyd Jones

مترجم [۲]



چقدر عالی که ایشان یک سایت برای خود دارند! می‌توان اطلاعات خوبی از آن بدست آورد. تنها موردی که به نظر می‌رسد این است که ایشان از سال ۱۳۸۹ به بعد سایت خود را بروزرسانی نکرده‌اند و نامی از کتاب آقای پپ هم در صفحه «در باره من» سایت ایشان دیده نمی‌شود!

متولد دی ماه سال ۱۳۴۴ هستم. بعد از پایان دبیرستان، در دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه علامه طباطبایی (مدرسه عالی ترجمه سابق، واقع در سعادت آباد) زبان و ادبیات انگلیسی خوانده و در سال ۱۳۷۳ مدرک کارشناسی خود را دریافت نمودم.

اغلب ترجمه‌هایی که در طول تحصیل به عنوان تکلیف درسی ارائه می‌کردم، مورد قبول واقع می‌شد؛ به همین دلیل، و همچنین عشق به هنر ترجمه، تصمیم گرفتم این

کار را دنبال کنم. در سال ۱۳۷۳، ترجمه داستانی کوتاه را به نشریه «روز هفتم» ضمیمه روزنامه همشهری سپردم که بی‌کم و کاست و تغییر به چاپ رسید. تا سال ۱۳۸۲ که اولین کتاب به نام «استخوان‌های دوست داشتنی»، نوشته «الیس زیبولد» را ترجمه کنم، گفت و گوها و مطالب ادبی بسیار، همراه با معرفی کتاب‌های تازه و خواندنی را در نشریاتی مانند: گلستانه، جامعه، توس، نشاط، عصر آزادگان، شرق، ادبیات داستانی، کارنامه، مهر، ایران، و ... منتشر نمودم.

در سال ۱۳۸۳، «همنام»، نوشته «جومپا لاهیری» را ترجمه کردم، که هر دو کتاب توسط «انتشارات مروارید» منتشر گردید.

مجموعه «دختر ستاره‌ای»، نوشته «جری اسپینلی» و «مردگان تابستان»، نوشته «کامیلا وی»، توسط نشر ایران بان، از سال ۱۳۸۶ تا ۱۳۸۸ منتشر شدند. «شهامت عشق»، نوشته برادران «کندریک»، در بهار سال ۱۳۸۹ به چاپ رسید و کتاب‌های دیگری نیز در برنامه کارم قرار دارند.

به رسم تقریباً هر ماه، در ماهنامه ادبی-هنری «گلستانه»، مطلبی تحت عنوان «فصل اول» تهیه می‌کنم که در واقع معرفی کتاب‌های جالب توجه و عمدتاً جدید است که اغلب آنها جوایز ادبی دریافت نموده‌اند. در کنار آن، گاهی مطالب ادبی دیگری نیز ترجمه و منتشر می‌کنم.

در حال حاضر، ساکن تهران هستم.
آنچه در بالا خواندید عیناً از وبسایت ایشان گرفته شده است.

درباره کتاب



کتاب در ۲۸۸ صفحه و با قیمت ۱۶۰۰۰ تومان به چاپ رسیده است. در خارج از ایران با جلد‌های مختلف و صفحات متفاوت یافت شده است. کتابی است که جوایزی مثل جایزه «من بوکر» سال ۲۰۰۷ را برای نویسنده به ارمغان آورده است. براساس این رمان فیلمی هم با نام «آقای پپ ۲» در سال ۲۰۱۲ ساخته شده است. داستان از زبان دختری ۱۳ ساله، به نام ماتیلدا بیان می‌شود. وی به همراه مادرش و تعدادی دیگر از رنگین‌پوستان در جزیره‌ای، میان جنگ وحشیانه داخلی دهه ۱۹۹۰ میلادی در استرالیا زندگی می‌کنند. در این میان به دلیل جنگ، مشکلات زیادی گریبان‌گیر این جزیره می‌شود. یکی از مشکلات نداشتن معلم است. پس از خارج شدن تمامی معلمان از جزیره، مردی سفیدپوست به نام آقای «واتس» که همه او را «چپول» می‌نامند، مسئولیت تدریس به دانش‌آموزان را برعهده می‌گیرد.

روش تدریس وی شامل دو بخش بوده است: یکی اینکه از بزرگترهای بچه‌ها می‌خواسته بیایند و راجع به تجربیاتشان حرف بزنند. و دیگری اینکه از روی کتاب «آرزوهای بزرگ»^۳ نویسنده مشهور «چارلز دیکنز» برای بچه‌ها می‌خوانده است و آن‌ها را با دنیای پسری به نام «فیلیپ» آشنا می‌کرده است.

«نام خانوادگی پدرم پیریپ بود و اسم کوچک من فیلیپ؛ اما زبان کودکانه‌ام قادر نبود این دو نام را به شکلی طولانی‌تر یا آسان‌تر از پپ ادا کند. از این رو، خودم را پپ نامیدم و در نتیجه همه مرا پپ صدا کردند.» ص

۲۸

ماتیلدای داستان بسیار با پپ ارتباط برقرار می‌کند و انگاری او را زنده و حاضر در کنار خود می‌بیند. در

^۱Mr.Pip

^۳The Great Expectations

این بین بر اثر حوادثی که برای جزیره اتفاق می‌افتد، کتاب از بین می‌رود. به همین دلیل آقای واتس از بچه‌ها می‌خواهد تا با بخاطر آوردن بخش‌های مختلف کتاب، آن را بازسازی کنند. در انتهای کتاب ماتیلدا بزرگ می‌شود و به دنبال این کتاب و نوشته‌های دیگر دیکنز می‌رود و با حقیقتی آشنا می‌شود؛ آقای واتس نیمی از داستان را از خود درآورده بود!

کتاب بسیار زیباست. چه از لحاظ فضا سازی و چه از لحاظ شخصیت‌پردازی. جالب است که در برخی دبیرستان‌ها و کالج‌های خارج از کشور منبع مطالعه برای دانش‌آموزان و معلمان می‌باشد. این خود نشان‌دهنده ارزش بالای این اثر است.

در این داستان ماتیلدا به شدت تحت تاثیر آقای واتس قرار می‌گیرد و حتی پس از خروج از جزیره هم به دنبال راهی است تا حرف‌های آقای واتس را بسنجد. نویسنده اصلا سعی نمی‌کند که فوراً وارد داستان اصلی شود. بلکه ابتدا با فضا سازی‌های بسیار دقیق و جالب سعی در آشنا کردن خواننده با محیط پیرامون ماتیلدا دارد. مکالمات بین افراد که معمولا از زبان ماتیلدا بیان می‌شود اصلا خسته‌کننده نیست. بلکه لحن خنده‌داری نیز دارد. به قول تحلیل‌گر نیویورک تایمز «جانت مسلین^۴» می‌توان آقای واتس را آقای استعاره نیز نامید. تمام سعی و کوشش وی به عنوان معلم مدرسه، ارتباط دادن زندگی عادی و روزمره جزیره‌نشینان با کتاب آرزوهای بزرگ است. کاری که به خوبی موفق می‌شود انجام دهد. در این بین اغلب عقاید مخالف مادر ماتیلدا هم بسیار جالب است. مادری که می‌توان وی را نماد مذهب گرفت در مقابل آقای واتسی که اعتقادات مذهبی ندارد. ماتیلدا مدام بین حرف‌های این دو غوطه‌ور است.

کتاب آنقدر حرف برای گفتن دارد که تا نخوانید متوجه نمی‌شوید. متنی ساده اما پر از مفهوم زندگی، ترس، شجاعت، پیشرفت و ...

در انتها ترجمه مصاحبه با نویسنده کتاب را در داخل وبلاگی پیدا کردم. بخشی از حرف‌هایش را می‌گذارم. برای خواندن تمام متن به مرجع مراجعه کنید.

«داستان‌های من ماحصل یکسری دغدغه‌های خاص هستند. من این دغدغه‌ها را می‌کاوم و بعد از مدتی داستان از میان این دغدغه‌ها رشد می‌کند و یک جور روایت در تار و پود آن به وجود می‌آید. دغدغه‌هایی که باعث به وجود آمدن داستان آقای پیپ شدند، خیلی با فرهنگِ پسا استعماری منطقه اقیانوس آرام، مرتبط است. شاید عنوان مقدماتی‌ای که برای این رمان گذاشته بودم یعنی «خلق کردن اقیانوس آرام»، خود بهترین سرنخ است.»
«شاید یادتان باشد که دولورس گیج است که چرا آقای واتس یک شخصیت ساختگی مثل آقای پیپ را باور می‌کند، ولی وجود شیطان را باور نمی‌کند. دغدغه‌های سیاسی دیگری هم در ارتباط با برتری مفروض زبان نوشتاری بر سنت روایت شفاهی، وجود دارد.»

^۴Janet Maslin

بخش‌هایی از کتاب:

«خیلی راحت می‌شد قبول کرد که خانم واتس دیوانه است. آقای واتس هم که از پدیده اسرارآمیز یک چیزی آن طرف‌تر بود، چون از دنیایی بیرون آمده بود که ما اصلا نمی‌شناختیم.» ص ۱۸

«داستان‌ها هم کاری برای انجام دادن دارن، اونا نمی‌تونن مثل سگ‌های لاغر مردنی تنبل ولو باشن، باید به چیزی به شما یاد بدن.» ص ۱۰۰

«از اینکه دنیای اطرافم با صدای خیلی بلندی صحبت کند و از من انتظار همراهی داشته باشد، ناراحت بودم.» ص ۱۳۸

«مادرم همیشه همین نصیحت را به من می‌کرد، پیش از آنکه جهان از خواب بیدار شود به ساحل برو، آنجا خدا را پیدا خواهی کرد.» ص ۱۷۵

مشکلات نوشتاری و ترجمه کتاب

متأسفانه هرچقدر کتاب ارزشمند است و پیشنهاد می‌کنم حتما مطالعه کنید، اما ترجمه، به نظر شخص بنده، چندان چنگی به دل نمی‌زد. البته نتوانستم متن انگلیسی رمان را پیدا کنم، اما گاهی ترجمه چنان مرا از رمان جدا می‌کرد که واقعا ناراحت‌کننده بود. مشکلات نگارشی هم دیده شد که در زیر به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم. البته باید ذکر کنم که بنده نه مترجم حرفه‌ای هستم و نه ناشر! پس حرف‌هایم تنها دغدغه‌های یک خواننده بیکار! است.

۱. اولین مورد و عجیب‌ترین مورد نام انگلیسی کتاب در بخش عنوان اصلی کتاب است! نوشته شده «Mester Pipe»! خدایی اولش که جستجو کردم فک کردم کتابی رو خواندم که اصلا دنیا نمی‌شناسه! اما بعد از جستجوهای بیشتر متوجه شدم که اسم اصلی کتاب «Mester Pipe» است! البته شاید بگویند حالا دوتا حرف اشتباه شده است دیگه! لابد دیگه!

۲. مورد بعد که خیلی جالب بود نوشتن کلماتی مثل «چشم»، «اعتمادبنفسم»، «دهنم»، «قلبش» و «بزرگم» به صورت «چشم‌ام»، «اعتمادبنفس‌ام»، «دهن‌ام»، «قلب‌اش» و «بزرگ‌ام» در متن رمان بود. پس از صحبت با ناشر متقاعد شدم که این نوشتار و سبکی نو به شمار می‌رود. گرچه برای من اصلا دوست‌داشتنی نبود ولی اگر حرف ناشر را بپذیریم ای کاش در همه‌جای رمان اینگونه نوشته می‌شد! مثلا صفحه ۹۵ نوشته شده «چشمش»! اما در صفحه ۱۵۱ همین کلمه به صورت «چشم‌ام» نوشته شده است.

۳. در صفحات ۹ و ۱۰ کتاب، کلمه «سفیدپوسته» استفاده شده است. نمی‌دانم چرا اینگونه نوشته شده

است. خیلی تو ذوقم می‌زد. خوشبختانه چند صفحه اول رمان را در سایتی توانستم بیابم و متوجه شدم که واقعا نیازی به استفاده از این کلمه نبوده است.

۴. متن زیر را در صفحه ۱۱ کتاب می‌خوانیم:

«داستان آن مرد سفیدپوست کشتی شکسته؛ سفیدپوستی که آب، او را مثل ستاره‌ی دریایی به ساحل دهکده‌ی او آورده بود؛ به دهکده‌ای که در آن روزها نه برق داشت، نه آب، و نه هر را از بر تشخیص می‌داد.»

خب نکته اول، چرا دهکده‌ی او! نکته دوم، کی هر را از بر تشخیص نمی‌داد؟ دهکده؟ مرد سفیدپوست؟!

۵. در صفحه ۱۳ خط سوم از پایین صفحه کلمه «با» باید «یا» نوشته شود.

۶. در صفحه ۱۸ پاراگراف دوم خط آخر کلمه «ریغماسی» استفاده شده است که واقعا تو ذوق می‌زد! نمی‌شد ساده‌تر ترجمه کرد؟!

۷. سوال دارم که آیا کلمه «شوروشوق» پیوسته است یا جدا؟ چون در صفحه ۲۶ وسط صفحه پیوسته نوشته شده است. در همین صفحه کلمه «قپی» استفاده شده است! خب فکر کنم ساده‌تر می‌شد بهتر بود. چون کل رمان بسیار ساده است و استفاده از این جور کلمات به یکباره ذهن خواننده را درگیر مسایلی غیر از رمان می‌کند!

۸. کلمه «آماده‌باش» نیم‌فاصله دارد یا با فاصله؟ در صفحه ۲۸ خط آخر با نیم‌فاصله نوشته شده است.

۹. در صفحه ۳۳ پاراگراف اول کلمه «دور تادورش» این‌گونه نوشته شده است! یعنی بین «دور» اول تا «تا» فاصله است اما بین «تا» و «دور» دوم فاصله نیست!

۱۰. در صفحه ۳۶ وسط صفحه کلمه «انیشتین» به اشتباه «اینشتین» نوشته شده است.

۱۱. به ترجمه زیر دقت کنید!:

«همه چیزهایی که او را تبدیل به کسی که بود کردند قراموش کرده یا نه»

در صفحه ۶۴ وسط صفحه وقتی به این عبارت برخوردیم چندبار خواندم تا فهمیدم! چرا سه تا فعل پشت سر هم؟!

۱۲. به سوالی که در طی این رمان حسابی درگیرم کرد، جایگاه ویرگول و نقطه قبل از «و» است. به ما

یاددادن که «و» موجب ربط دو جمله است و نقطه یعنی پایان جمله، اما مثال زیر را ببینید:

«این صحبت بین دو آدم بزرگ و بالغ بود. و چون با دقت به من نگاه می‌کرد...» صفحه ۶۶

۱۳. چرا از کلمه «به دو» استفاده شده است! خیلی دیگه تو ذوق می‌زد!
 «که به دو از زمین خالی به سمت درختان جنگل فرار می‌کند.» صفحه ۷۷
۱۴. ترجمه‌های زیر جالب! هستند!
 «به خاطر بی‌اطلاعی ما از اینکه او از کجا آمده و اینکه نمی‌توانستیم فکر کنیم که او برای پیوستن به گریس در جزیره ما، از چه چیزهایی گذشته بود.
 هر وقت از نزدیک میز آقای واتس رد می‌شدم، سعی می‌کردم به کتاب که روی میز بود طوری نگاه نکنم که خیلی تابلو باشد.» صفحه ۷۹
۱۵. در صفحه ۸۰ کلمه «نوفه» یعنی چی؟!
 ۱۶. در صفحه ۸۵ وسط صفحه نوشته شده «سبّا»، اما در پاورقی «Sheba» نوشته شده است!
 ۱۷. صفحه ۸۹ وسط صفحه «اما مادرم از همان مقدار کم باقی‌مانده بُل می‌گرفت»، بل یعنی چی؟!
 ۱۸. صفحه ۱۳۲ وسط صفحه «تیرشیب» یعنی چی?!
 ۱۹. مورد دیگری که جای سوال بود برایم استفاده از دو کلمه «خوب» و «خب» به جای هم بود! اشکالی ندارد؟!
 ۲۰. در صفحه ۲۰۹ پایین صفحه چرا کلمه «بود که» استفاده شده است?!
 «دختری در نزدیکی جایی که من بزرگ شدم، بود که عادت داشت شب‌ها در خواب راه برود.»
 ۲۱. در صفحه ۲۵۶ پایین صفحه کلمه «ملاس» یعنی چی?!
 ۲۲. در صفحه ۲۸۰ پاراگراف اول کلمه «اتفاق می‌افتاد» دوبار پشت سر هم استفاده شده است. در وسط همین صفحه نوشته شده «عزا و سوک»، نباید «عزا و سوگ» باشد؟
 ۲۳. در صفحه ۲۸۲ خط دوم از بالا «اما وقتی شما در گرفت و گیر چیزی مثل این قرار می‌گیرید،...» چرا از کلمه «گرفت و گیر» استفاده شده است! کلمه بهتر نبود؟
 ۲۴. در صفحه ۲۸۴ انتهای صفحه بین «عبو» و «ر» فاصله گذاشته شده است.
 پس از خواندن کل کتاب حس کردم با یه مترجم آماتور طرف بودم تا حرفه‌ای. مطمئناً اشتباه می‌کنم.

بهر روز آدینه

۱۳۹۵/۰۴/۲۱

مراجع

[1] www.wikipedia.org

[2] www.faridehashrafi.com

[3] <http://nasrin-ghorbani.mihanblog.com/post/330>